



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و پنجاهم





خانم فرزانه



خلاصه شرح غزل ۶۳۰ دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
-حارس: نگهبان، پاسبان

اگر دیو و پری که به ترتیب نماد زشت‌ترین و زیباترین چیزهای قابل تجسم در ذهن هستند به انسان کمک کنند و با تیغ و سپر محافظ و نگهبان او باشند، وقتی حکم خدا بیاید، برنامه‌ریزی و طرح دیو و پری که با فکر این جهانی درست شده زیرورو خواهد شد و کار نخواهد کرد.
[به بیان مولانا انسان چه قدرت نصیحت و مشورت داشته باشد و چه قدرت تخریب دشمن با تیغ و سپر، مادامی که این قدرت‌ها از عقل من‌ذهنی برخیزد و بدون فضاگشایی در اطراف اتفاق این لحظه باشد و به منظور آمدن به این جهان یا یکی شدن با خدا نرسد، کار نمی‌کند. درواقع حکم خدا که قضا و کن‌فکان اوست با تیرانداختن به همانیدگی‌های انسان نقشه‌های او را زیرورو می‌کند و از بین می‌برد.]

بر هر چه امیدستت، کی گیرد او دستت
 بر شکلِ عصا آید و آن مارِ دوسر باشد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

[خطاب به انسان می‌گوید:] چیزهایی مثل پول، سرمایه و خانواده که با آن‌ها همانیده هستی و امید داری دستت را گرفته و تو را خوشبخت کنند، به تو کمک نخواهند کرد. اگرچه ابتدا که با ذهن نگاه می‌کنی به شکل یک عصا هستند و ابزاری کمک‌کننده به نظر می‌رسند، اما وقتی همانیدگی با آن‌ها را ادامه می‌دهی متوجه می‌شوی مارِ دوسر هستند که نماد من‌ذهنی است زیرا با دویی کار می‌کند.

[مولانا به داستان ضحاک در شاهنامه اشاره دارد که پدربزرگش جمشید به ذهن افتاد و ارتعاش فرّ ایزدی را از دست داد و پدرش بیوراسب به «می‌دانم» مغرور شد. ضحاک نیز اسیر وسوسه‌ی شیطان شد و پدرش را در چاه انداخت. سپس از جای بوسه‌های شیطان دو مار بر شانه‌هایش رویدند که از مغز جوانان تغذیه می‌کردند. مولانا تمثیل می‌زند همانیدگی‌هایی که امیدواری به تو زندگی بدهند، دستت را نمی‌گیرند بلکه تبدیل به مار دوسر و خطرناکی می‌شوند که مغزت را خواهد خورد.]

وَأَنْ غَصَّهَ كَمَا مَيَّ كُوبِي: أَنَّ چاره نكردم دى
 هر چاره كه پندارى، آن نيز غَرَر باشد
 -مولوى، ديوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
 -غَرَر: هلاكت، فريب خوردن

بعد از اين كه مدتى از انجام يك كار يا قدم گذاشتن در يك راه مَيَّ گذرد و بى مراد مَيَّ شوى، غَصَّه مَيَّ خورى و مَيَّ كُوبِي: «اشتباه كردم. بايد آن يكى كار يا آن راه ديگر را انتخاب مَيَّ كردم.» اما بدان همان چاره‌اى نيز كه الآن به ذهنت مَيَّ رسد، راه حل نيست و اگر به دنبالش مَيَّ رفتى هزار مسئله و مشكل برايت پيش مَيَّ آمد زيرا انتخاب مَن ذهني و خطرناك بود. فقط راهى درست است كه زندگى براى تو تعيين مَيَّ كند و با فضاگشاى آن را به دست مَيَّ آورى.

[تمام بى مرادى‌ها و به نتيجه نرسيدن‌ها براى آن است كه هرچه را به آن اميد داريم با ذهن تجسم مَيَّ كنيم و بعد وقتى بى مراد مَيَّ شويم عبرت نمى‌گيريم كه فضا را باز و مركز را عدم كنيم و به خدا يا زندگى وصل شويم. در نهايت هم يك دل پشيمان از ما به جا مَيَّ ماند.]

خود کرده شمر آن را، چه خیزد از آن سودا؟
اندر پی صد چون آن صد دامِ دگر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

فرض کن آن راه دیگر را انتخاب می کردی و انجام می دادی، از این سودا و پندار ذهنی که هیچانی بی اساس است و از طرف زندگی نمی آید چه سود و حاصلی برای تو وجود می داشت؟ حتی اگر صد راه حل دیگر پیدا می کردی، مادامی که آن راه ها از من ذهنی ات برمی خاست صد دام دیگر ایجاد می کرد زیرا مقصودت از آمدن زیر پا گذاشته می شد.

[مولانا می خواهد ما را متوجه کند که زندگی مان توسط قضا و کن فکان و خرد زندگی اداره می شود و فکر من ذهنی چه به لحاظ فردی و چه به لحاظ جمعی به درد نمی خورد.]

آن چاره همی کردم، آن مات نمی آمد
آن چاره ُ لنگت را آخر چه اثر باشد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

[از زبان انسان می گوید:] «اگر به آن چاره که ذهنم نشان می داد عمل می کردم این طوری مات نمی شدم و وضعم خراب نمی شد.» [سپس از زبان زندگی خطاب به انسان می گوید:] «مات شدن تو به دلیل فکرهای من ذهنی است و مقصر آن خودت هستی. خوشبختی را زمانی به دست می آوری که فضاگشایی کنی و زندگی از طریق تو حرف بزند. چاره ُ تو که از من ذهنی برخاسته و لنگ است چه اثری می تواند داشته باشد؟»

از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو
تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
-حصن: قلعه، پناهگاه
-مفر: گریزگاه، پناهگاه

حالا که مات و بی مراد شده‌ای و از تو یک آدم خشمگین، ترسو، بداخلاق، غصه‌دار، خسیس، نگران، ناامید و
پشیمان حاصل شده‌است، حالا که بدنت و روابطت خراب شده و زندگی به تو ثابت کرده با این عقل نمی‌توانی
به جایی بررسی، فضا را باز کن، از زندگی غذا بگیر و یاقوت و جواهر خدا شو که همان هشیاری خالص است.
بدین ترتیب تو خدا می‌شوی و خدا تو می‌شود و این همان پناهگاه تو و محل فرار تو از ذهن است و تو را
محافظت می‌کند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
گوینده: فرزانه



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش اول

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریبُ المَنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵
-ریبُ المَنون: حوادثِ ناگوار

عقل جزوی، عقل من ذهنی که از فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها به وجود می‌آید، از حوادثی که برای بیداری‌اش اتفاق می‌افتد، مَصون و در امان نیست، گاهی پیروز می‌شود و بالا می‌رود و گاه شکست می‌خورد و سرنگون می‌شود. اما عقل کل، عقلی که از فضای گشوده می‌آید، همیشه از این حوادث ایمن است. [انسان من ذهنی فکر می‌کند اگر انتخاب دیگری کرده بود، موفق می‌شد، اما انتخاب برحسب دید همانیدگی‌ها همیشه تخریب ایجاد می‌کند.]

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

چون خداوند می خواهد از خودش که زنده است مردگی من ذهنی را بیرون بکشد، بنابراین من ذهنی همیشه حول محور مرگ می گردد. [من ذهنی دائماً مشغول تخریب است، مسئله، مانع و دشمن می سازد تا انسان متوجه شود تمام انتخاب ها بر حسب دید همانیدگی ها غلط است و سودا و فریبی بیش نیست. پس او یک انتخاب بیشتر ندارد که از عقل کلی استفاده کند.]

سرنگون زآن شد، که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

انسان من ذهنی با عمل کردن برحسب دید همانیدگی‌ها سرنگون شد، چون از عقل کُل که سر زندگی ست، دور ماند. او خود را سرور پنداشت و با عقل من ذهنی جلو رفت.

قضا که تیرِ حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۵۶

قضا و کن فکانِ الهی که تابه حال برای بیداری تو از خواب ذهن، مرکز همانیدهاات را نشانه می گرفت و با حوادث بد قصد بیداری تو را داشت، اکنون با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت، با عنایت سپر تو می شود و از حوادث بد ایمن خواهی بود.

در زمانه صاحب دمی بُود؟
همچو ما احمق که صید خود کند؟
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۰۷

آیا در میان کائنات باشنده‌ای احمق‌تر از ما به‌عنوان انسان وجود دارد که با همانیده شدن با چیزها، هشیاری خود را به تله بیندازد و در دام ذهن خود اسیر شود؟

دست، کورانه بِحَبْلِ اللّٰهِ زَن
جز بر امر و نهی یزدانی مَتَن
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۲

با من ذهنیات که کور و نابیناست دست به ریسمان خدا بزن، یعنی فضا را باز کن تا عقل هیجانات ذهنی از کار بیفتد و جز به امر و نهی الهی که در این لحظه کار می کند و راه حل را نشان می دهد، دیگر به هیچ همانیدگی پناه مبر و پراکنده نشو. یعنی همواره مرکزت را عدم نگه دار.

(قرآن کریم، سوره ُ آل عمران (۳)، آیه ۱۰۳)

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»
«و همگان دست در ریسمان خدا زنید و پراکنده مشوید...»

چیست حَبْلُ اللّٰهِ؟ رها کردن هوا
کین هوا شد صرصری مر عاد را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۳
-صرصر: تند باد

ریسمان الهی چیست؟ ترک همانیده شدن با چیزها چرا که همانیدن و هر لحظه روی یک همانیدگی نشستن و
براساس آن «خواستن» و در حرصِ آن بودن، طوفانی همانند طوفان قوم عاد برپا می کند و انسان من ذهنی را
برمی دارد و بر زمین می کوبد.

خلق در زندان نشسته، از هواست
مرغ را پرها ببسته، از هواست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۴

انسان‌ها به علت همانیده شدن با چیزها و براساس آن فکر و عمل کردن بال و پر هشیاری خود را بسته و در
زندان ذهن اسیر شده‌اند. همان‌طور که علت گرفتاری مرغ در دام صیاد، همانیده شدن با دانه و بستن بال پرواز
است.

ماهی اندر تابه ُ گرم، از هواست
 رفته از مستوریان شرم، از هواست
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۵
 -تابه: ماهی تابه، ظرفی پهن و مدور مخصوصِ سرخ کردنِ طعام
 -مستور: پاک دامن

ماهی نیز اسیر هوا و خواستن شده است که در قلاب صیاد گیر افتاده و در ماهی تابه در حال سرخ شدن است.
 افراد پاک دامن هم به علتِ خواستنِ نفس، بی شرم و حیا شده اند و دست به هر کاری می زنند، آبروی خود را
 می برند و رسوا می شوند.

خشم شِحنه شعله ُ نار، از هواست
 چارمِخ و هِبتِ دار، از هواست
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۹۶
 -شِحنه: داروغه، مأمور

شعله‌ور شدن خشم داروغه و درد پخش کردن او به‌خاطر طغیان خواسته‌های نفسانی مردم است. همچنین اگر انسان به چارمِخ و دار کشیده شود، آن هم از «هوا» و خواستن براساس دید همانیده است. [یکی دیگر از معانی «هوا» یا خواستن براساس همانیدگی‌های مرکز، عدم رعایت قانون جبران است. مثلاً شخص، بدون این‌که زحمت کافی، برای کسب حرفه‌ای کشیده باشد، فقط براساس «هوا» و «خواستن درونی» که می‌خواهد آن کار را داشته باشد، مسئولیت کاری را می‌پذیرد.]

بر قضا کم نه بهانه، ای جوان
جرم خود را چون نهی بر دیگران؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳

ای جوان، «قضا و قدر» یعنی خواست و اجرای فرمان الهی را بهانه مکن. چرا خطایی که با دید و عمل ذهنی مرتکب شده‌ای، گردن دیگران می‌اندازی؟
[انسان با داشتن پندار کمال و ناموس خم نمی‌شود. خودش را عاقل‌ترین فرد جهان می‌داند و مسائل و موانع ایجادشده با فکر و عمل ذهنی را به خداوند نسبت می‌دهد، درحالی که خداوند دائماً می‌خواهد انسان با فضاگشایی از عقل، قدرت، هدایت و امنیتش بهره‌بردار و شاد زندگی کند.]

گرد خود بر گرد و جُرم خود بین
جنبش از خود بین و، از سایه مبین
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

ای انسان به خودت بیا، خودت را به عنوان هشیاری بین و ناظر ذهنت باش. بین که عامل جرم و گناه خودت هستی. تو هشیاری هستی نه من ذهنی که سایه هشیاری توست. [پس تو مسئول زندگی خودت و مسائل ایجادشده هستی.]
[انسان حق ندارد من ذهنی خود و دیگران را عامل گناهان خود بداند، بلکه باید فضا را باز کند و به عنوان زندگی، نه به عنوان سایه زندگی که من ذهنی ست، بر خود بجنبد، یعنی خود را زیر نظر داشته باشد و ببیند چگونه زندگی اش را خراب می کند.]

جرم خود را بر کسی دیگر منه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

جرم و گناه خود را گردن دیگری نینداز و به صورت حضور ناظر تمام هوش و گوش و توجه و تمرکز را به
جزای عملت بده، یعنی نتیجهٔ عملت را بین و بدان هر عملی جواب و جزایی مناسب و درخور خودش را دارد.
[اگر انسان فضا را بگشاید، از فضل، خرد، بخشش و صنع خداوند بهره‌مند می‌شود و می‌بیند تمام مسائل
ایجادشده به عملکرد او در ذهن مربوط است.]

جرم بر خود نه، که تو خود کاشتی
با جزا و عدل حق کن آشتی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۷

جرم و گناهت را که با رفتن به ذهن مرتکب شده‌ای، یعنی با چیزها همانیده شده و هشیاری‌ات را پوشانده‌ای
بپذیر و خود را مسئول آن بدان، نه قضا و کن فکان الهی را، چرا که تخم آن را خودت کاشته‌ای. [اگر فضاگشایی
کنی و به قضا و کن فکان الهی روی‌آوری، سزاوار زندگی هستی، خوشبخت می‌شوی، درون و بیرون‌ت باز
می‌شود، غصه‌ها می‌روند، شادی بی‌سبب می‌آید و جزا و عدل حق این است.]

رنج را باشد سبب بد کردنی
بد ز فعلِ خود شناس، از بخت نی
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۸

هر فکر و عمل ذهنی، درد به وجود می آورد و باعث رنج و محنت آدمی می شود، پس اعمال بدی را که با فکر و عمل ذهن مرتکب شده‌ای، به خودت نسبت بده نه به بخت و اقبال خود چرا که بخت، قضا و «کن فکان» همیشه خوب است.

مُتَّهَمِ کُن نَفْسِ خُود را ای فُتّی^۱
مُتَّهَمِ کَم کُن جَزایِ عَدَل را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۰
-فتی: جوان

ای جوان، نفس یا همان من‌ذهنی‌ات را متهم کن، یعنی عملکرد ذهنی خود را مورد مؤاخذه و بررسی قرار بده و به‌هیچ‌وجه عدل و داد خداوند را زیر سؤال نبر و نکوهش نکن.

توبه کن، مردانه سر آور به ره
 که فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَّةٍ
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۳۱

مردانه توبه کن و به راه هدایت درآی، زیرا هرکس عملی به اندازه ذره‌ای انجام دهد، جزای آن را می‌بیند.
 [وقتی توبه می‌کنی یعنی جوانمردانه و صادقانه فضا را می‌گشایی و اقرار می‌کنی که خودت زندگی‌ات را با فکر و عمل ذهنی خراب کرده‌ای، در این صورت حتی اگر این عمل به اندازه ذره‌ای هم باشد، در ترازوی خدا به حساب می‌آید.]

(قرآن کریم، سوره ُ زلزال (۹۹)، آیه ُ ۷-۸)

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ.»
«پس هرکس به وزن ذره‌ای نیکی کرده باشد آن را می‌بیند.»

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ.»
«هرکس به وزن ذره‌ای بدی کرده باشد آن را می‌بیند.»

ذره‌یی گر جهد تو افزون بود
در ترازوی خدا موزون بود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۴۵

اگر تلاش و کوشش تو در جهت فضاگشایی ذره‌ای بیشتر شود، ترازوی خدا آن را می‌سنجد و به حساب می‌آورد. [باید به این مهم توجه داشت که کار و کوشش برحسب من‌ذهنی، نتیجه‌ای جز ملامت و پشیمانی نخواهد داشت، لذا تلاش ما همواره باید برحسب فضای گشوده‌شده صورت گیرد.]

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

انسان‌های عاشق که متعهد شده‌اند به خدا زنده شوند، وقتی به مراد خود نرسیده و ناامید شدند، تأمل کردند و متوجه شدند که آن‌ها با چیزها همانیده بوده و از عقل من‌ذهنی به جای عقل زندگی استفاده می‌کردند، بنابراین فضا را باز کردند و از سرور و مولای خود یعنی خدا خبردار شدند.

بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت
 حُفَّتِ الْجَنَّةُ ثَنُو ای خوش‌سرشت
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷
 -قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

نرسیدن به خواسته‌های من‌ذهنی، موفق نشدن و ناامیدی از آن راهنمای بهشت است و پیغامی دارد، پیغام آن این است که هر تلاشی با من‌ذهنی به نتیجه نخواهد رسید، بلکه این قضا و کُنْ فَاکان است که زندگی انسان را اداره می‌کند. تو خدا را از یاد برده‌ای، تسلیم شو و با فضاگشایی، مرکزت را عدم کن. ای خوش‌سرشت که اصلت از جنسِ خداست، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در سختی‌ها و ناملایمات، یعنی در فضاگشایی، درد هشیارانه و پرهیزهای زیاد، پیچیده شده‌است و دوزخ در شهوات یعنی انباشتگی همانیدگی و بزرگ کردن من‌ذهنی.»

حدیث

«حُفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
 «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

عاقلان، اشکسته‌اش از اضطرار
عاشقان، اشکسته با صد اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۰

کسانی که عقل ذهنی دارند باید توسط «قضا و کُن فکان» زندگی تنبیه و خُرد شوند تا بالاخره از روی ناچاری به تسلیم روی آورند، چرا که آن‌ها می‌کوشند با عقل جزوی به مراد برسند. درحالی که انسان‌های عاشق قضا را می‌گشایند و با کنار زدن عقل من‌ذهنی آن را بی‌کار می‌کنند. آن‌ها با این کار با اختیار کامل خودشان را می‌شکنند.

عاقلاَنش، بندگانِ بندی‌اند
عاشقانش، شِگری و قندی‌اند
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۱

عاقلان از روی ناچاری به بندگی خدا درمی‌آیند اما عاشقان، آن‌هایی که قضا را باز می‌کنند، با شادی و آرامش بی‌سبب به اطاعت از خدا روی می‌آورند.

اُتِّیا کَرِهًا مَهَارِ عَاقِلَانِ
اُتِّیا طَوْعًا بَهَارِ بِي دِلَانِ
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۷۲

از روی کراحت و بی میلی فضا را باز کردن، افسار عاقلان یعنی من‌های ذهنی است. اما با میل و اراده خود فضا را باز کردن، بهار عاشقان است. [به عبارتی دیگر من‌های ذهنی با زور و تنبیه و پس از درد کشیدن‌های بسیار فضا را باز می‌کنند، درحالی‌که انسان‌های عاشق و فضاگشا با میل و اراده قلبی این کار را انجام می‌دهند.]

(قرآن کریم، سوره فصّلت (۴۱)، آیه ۱۱)

«ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ.»
«سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود. پس به آسمان و زمین گفت: «خواه یا ناخواه بیایید.» گفتند:
«فرمانبردار آمدیم.»»

تا به دیوارِ بلا نآید سرش
نشود پندِ دل آن گوشِ کرش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۰۶۳

تا زمانی که سر انسان من ذهنی به دیوار بلا نخورد و اتفاقات ناگوار برایش رخ ندهد، گوش ناشنوای او پندهای عارفان و انسان‌های زنده‌شده به بی‌نهایت خدا را نمی‌شنود، یعنی تسلیم نمی‌شود و همچنان با من ذهنی فکر و عمل کرده و با چیزهای بیشتری همانیده می‌شود.

بازگرد از هست، سوی نیستی
طالب ربی و ربانیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۸۸
-ربانی: خداپرست، عارف

ای انسان، فضا را باز کن و از هستی مجازی و حس وجود در ذهن، به سوی وجود حقیقیات یعنی مرکز عدم بازگرد چراکه تو حقیقتاً طالب خدا و از جنس او هستی.

چون قضا آید، شود دانش به خواب
مه، سیه گردد، بگیرد آفتاب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۳۲

وقتی که قضا یعنی حکم خدا در رسد، دانش و عقل من ذهنی دچار غفلت شده و نمی تواند درست کار کند. ماه ذهن تیره می شود و آفتاب زندگی نمی تابد.
[به عبارتی زندگی انسان نباید به وسیله عقل من ذهنی اداره شود، اگر هم اداره شود، من ذهنی همچنان دچار تغییرات «قضا» و «کن فکان» است، یعنی در آن جا اتفاقاتی می افتد که ما به عنوان من ذهنی نمی توانیم پیش بینی کنیم و مسائل زیادی برای خود ایجاد می کنیم.]

لا جَرَمَ می خواست تبدیلِ قَدَر
تا قضا را باز گرداند ز در
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۵

ناگزیر، فرعون می خواست تقدیر خداوند را تغییر دهد و قضای مسلم و حتمی او را بازگرداند. [ما در من ذهنی همچون فرعون هستیم و می خواهیم با عقل خودمان، همه چیز را کنترل کنیم. از طرفی قضای الهی هر لحظه اتفاقاتی به وجود می آورد تا به ما بگوید تو از جنس زندگی هستی و باید من ذهنی را دور بیندازی. اما ما با من ذهنی چاره اندیشی می کنیم و با این کار می خواهیم قضا را تغییر داده و به زندگی زنده نشویم.]

خود قضا بر سَبَلَتِ آن حيله‌مند
زیر لب می‌کرد هر دَم ریش‌خند
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۶
-سَبَلَت: سبیل

اما قضا هر لحظه به عقل فرعون حيله‌گر یعنی من‌ذهنی می‌خندد و روش زندگی او را مورد تمسخر و نکوهش قرار می‌دهد.

صد هزاران طفل گُشت او بی گناه
تا بگردد حکم و تقدیر الٰه
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۷۶۷

فرعون صدها هزار کودکِ بی گناه را گُشت تا حکم و تقدیر الهی را دگرگون سازد.
[به عبارت دیگر انسان من ذهنی به جای این که لحظات زندگی اش را زندگی کند، آن ها را می کشد، یعنی به مسئله، مانع و دشمن تبدیل می کند تا حکم و قضای الهی را تغییر دهد. قضای الهی بر این مقرر شده است که انسان ها از ده دوازده سالگی، عقل مخرب من ذهنی را رها کنند تا زندگی با قضا و کن فکانش آن ها را اداره کند.]

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: فاطمه



خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۴۹ گنج حضور، بخش دوم (۱)

گر قضا پوشد سیه، همچون شَبَت
هم قضا دستت بگیرد عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۸

اگر قضای الهی همچون تاریکی شب، هشیاری حضور تو را بپوشاند و نتوانی خیر را از شر تشخیص بدهی، بدان که باز همین قضا و کن فکان به شرط فضاگشایی، به تو کمک می کند و دستت را می گیرد. به عبارتی با راههای ذهنی، امکان رهایی از مسائل و تاریکی های زندگی وجود ندارد.

گر قضا صد بار، قصد جان کند
هم قضا جانت دهد، درمان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

اگر قضای الهی صد بار قصد جان تو را کند یعنی آن چیزهایی را که چون جان می‌پنداشتی نشانه بگیرد، باز همان قضای الهی به تو جان می‌دهد و تو را درمان می‌کند. [به عبارتی امکان رهایی از هر وضعیتی که در آن گرفتار مانده‌ایم، فقط به دست قضا و کن‌فکان الهی است، نه عقل من‌ذهنی.]

این قضا صد بار اگر راحت زند
بر فرازِ چرخ، خرگاهت زند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۰
-خرگاه: خیمهٔ بزرگ، سراپرده

اگر قضا و «کن فکان» صد بار هم تو را درمانده کند، باز همان قضا خرگاه تو را بر بالای چرخ گردون می‌افرازد.
[یعنی اگر بارها تلاش کنی و به نتیجه‌ای نرسی، بدان که این خواست قضا بوده تا بدین واسطه تو قضا را باز
کنی و به بی‌نهایت خدا تبدیل شوی.]

از کرم دان این که می ترساندت
تا به مُلک ایمنی بنشاندت
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۶۱

این را از کرم و بزرگواری زندگی بدان که با تهدید و گرفتن همانیدگی‌ها تو را می ترساند. این ترساندن به جهت این است که تو را از همانیدگی‌ها به سرزمین امنیت یعنی فضای گشوده‌شده برساند.

تا درآمد حکم و تقدیر الٰه
عقل حارس خیره سر گشت و تباه
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۱۶۶
-حارس: نگهبان، پاسبان

اگر «حکم و تقدیر» یا قضا و کن فکان خداوند در رسد، عقل من ذهنی که با سپر همانیدگی به عنوان نگهبان عمل می کند، در فکرها و دردها غرق شده و نمی تواند از خودش و هم هویت شدگی هایش محافظت کند، بنابراین سرگشته و تباه می شود. [در واقع من ذهنی درون فضای بزرگ تری زیر نفوذ «حکم و تقدیر» خداوند است.]

چون قضا آید، نبینی غیرِ پوست
دشمنان را باز شناسی ز دوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۴

ای کسی که با عقلِ من ذهنی عمل می کنی، هنگامی که قضای الهی اتفاقی را در جهت عدم کردن مرکزت و زنده شدن به زندگی به وجود بیاورد، تو به جز ظاهرِ اتفاق چیزی ندیده و حقیقت را در نمی یابی. بنابراین به جای فضاگشایی با مقاومت، قضاوت و ستیزه کردن با فرم این لحظه، جذب ذهن شده و نمی توانی دوست را از دشمن تشخیص دهی.

بر هر چه همی لرزی، می دان که همان ارزی
زین روی دل عاشق از عرش فزون باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۰۹

ای انسان، بدان که ارزش تو به اندازه همان چیزی ست که در مرکزت قرار داده و با آن همانیده می شوی. و از
این رو ارزش دل عاشق که با فضاگشایی خداوند را در مرکزش قرار می دهد، بالاتر از عرش است.

شاد از وی شو، مشو از غیر وی
او بهارست و دگرها، ماه دی
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۷

ای انسان، تنها از خداوند که از طریق فضاگشایی به صورت عدم به مرکزت می آید شاد شو، نه از غیر او! یعنی هرآنچه که ذهنت نشان می دهد و تو با آن همانیده می شوی، چراکه دید خدا همچون فصل بهار زیبا و شکوفاکننده است ولی دید همانیدگی ها همچون ماه دی در فصل زمستان سرد و خشک کننده است.

هر چه غیر اوست، استدراجِ توست
گرچه تخت و ملک توست و تاجِ توست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۵۰۸

هرآنچه غیر از خداوند که به جای عدم در مرکزت ظاهر شده و تو با آن همانیده می شوی، درواقع سبب مرگ
تدریجی توست، ولو این که آن چیز تخت و سلطنت و تاج شاهانه ُ تو باشد و ذهنت آن را بسیار مهم جلوه دهد.
[چراکه با دیدن از طریق همانیدگی ها به تدریج من ذهنی تو قوی تر شده و در گور دردهای من ذهنی دفن
می شوی.]

(قرآن کریم، سورهٔ اعراف (۷)، آیه ۱۸۱-۱۸۲)

«وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ.»

«از آفریدگان ما گروهی هستند که به حق راه می‌نمایند و به عدالت رفتار می‌کنند.»

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی‌دانند به تدریج خوارشان می‌سازیم. (به تدریج به لب پرتگاه می‌کشانیم) (به تدریج به افسانهٔ من ذهنی می‌کشانیم).»

تَنِ بِا سَرِ نَدَانْد سَرِّ کُنْ رَا
 تَنِ بِي سَرِ شَنَاسَد کَاف و نون رَا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۰۱
 -کاف و نون: کُنْ، اشاره به آیه ۸۲، سوره ۳۶ یس

«تَنِ بِا سَر» یا من ذهنی سَرِ خودش را در کنار سَرِ خدا قرار داده و تنها به قضاوت و تدبیر خود اهمیت می‌دهد نه تدبیر عقل کل، بنابراین سَرِ قضاوت خدا و قانون کن‌فکان او را که می‌گوید «بشو و می‌شود» نمی‌شناسد. اما «تَنِ بِي سَر» که با فضاگشایی سَرِ من ذهنی را انداخته، به کاف و نون که همان قانون کن‌فکان است آگاه شده و می‌داند همه چیز دست خداست و خودش چیزی نمی‌داند، پس مدام در حال تسلیم و پذیرش اتفاق این لحظه بدون قضاوت و بدون قیدوشرط است.

(قرآن کریم، سوره ۳۶ یس، آیه ۸۲)
 «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»
 «چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: «موجود شو، پس موجود می‌شود.»»

تو همه طمع بر آن نه، که درو نیست امیدت
که ز نومیدی اول تو بدین سوی رسیدی
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۲۰

ای انسان، تمام امیدت را از همانیدگی‌ها بردار و بر این فضای گشوده‌شده بگذار که تاحالا به آن امیدوار نبودی و آن را نمی‌شناختی، چرا که بار اول هم از روی ناامیدی به‌سوی من کشیده شدی، یعنی با وجود داشتن آدم‌ها و چیزها متوجه شدی که زندگی‌ات کار نمی‌کند و همانیدگی‌ها زندگی ندارند، بنابراین ناامید شده و به‌سوی من برگشتی.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز گشتد به بی جهات
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸
-بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

زندگی با قانون قضا از هر جهتی که برای به دست آوردن یا زیاد کردن همانیدگی‌ها رفتی تو را به بلا دچار
ساخت تا جذب هرآنچه که ذهن نشان می‌دهد نشوی و فضا را بگشایی تا هشیاری‌ات از همانیدگی‌ها آزاد شده
و به بی‌سوئی، یعنی خداوند، زنده شوی.

گفتی که خمُش کنم نکردی
می خندد عشق بر ثبات
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸
-ثبات: پایداری، پابرجا بودن

ای انسان، تو پس از این که به سوی همانیدگی ها رفته و درد زیادی کشیدی، قول دادی که از طریق فضاگشایی و نرفتن به جهات مختلفی که ذهن به تو نشان می دهد ذهنت را خاموش کرده و مرکزت را عدم نگه داری، اما به عهد و پیمان خود عمل نکردی. اکنون خداوند به این ثبات و پایداری تو می خندد.

با تشکر:
کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها
گوینده: فاطمه



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید